

نقد کتاب زنان در عرصه قانونگذاری ایران (۱۳۸۵ - ۱۳۹۵)

علیرضا ملائی توانی*

ساره عسگری**

چکیده

این مقاله به نقد صوری و محتوایی کتاب زنان در عرصه قانونگذاری ایران (۱۳۹۵-۱۳۸۵) نوشته منوچهر نظری اختصاص یافته است. این کتاب از معدود پژوهش‌های منتشر شده با موضوع حق رای زنان به شمار می‌رود، از این رو، در خور توجه و تامل است. مهم‌ترین نقدهای صوری وارد بر این اثر عبارت از این است که مولف رسم امانت‌داری را به جا نیاورده، برخی مطالب و نقل‌قول‌های مهم یا کاملاً فاقد استناد است یا فاقد استنادهای صحیح. در بسیاری موارد به جای بهره‌گیری از متون دست اول از پژوهش‌های دست دوم استفاده شده است و گاه پژوهش‌های دست دوم به عنوان منبع واسطه عامدانه حذف شده و نویسنده بی‌آنکه خود به منابع دست اول رجوع کرده باشد، به آنها استناد داده است. از جمله نقدهای محتوایی می‌توان به این موارد اشاره کرد: ناهمخوانی عنوان با محتوا، فقدان منابع دست اول و اصلی چون اسناد، مشروح مذاکرات، نشریات، خاطرات، گزارش‌های رسمی و تاریخ‌نگاری‌های هم‌زمان، بی‌توجهی مولف به سیر رخدادها و وقایعی که طی ۵۷ سال به کسب حق رای زنان منجر شد، فقدان تحلیل برخی رخدادها و عبور شتابزده، سطحی و گذرا از بسیاری وقایع و دیدگاه‌ها و نیز تناقض‌گویی‌هایی که در برخی تحلیل‌ها ارائه شده. با توجه به جمیع نقدهای صوری و

* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، mollaiynet@yahoo.com
** کارشناس ارشد تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)، sareh.asgari@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۸

محتوایی وارده می‌توان گفت که کتاب به رغم عنوان پرطمطراق آن، حتی از ارائه گزارشی دقیق از وقایع منجر به حق رای زنان ناتوان است.

کلیدواژه‌ها: جنبش مشروطه، مجلس شورای ملی و مجلس سنا، حق رای زنان، مشارکت سیاسی، جنبش زنان، انقلاب سفید، مجلس شورای اسلامی.

۱. مقدمه

جنبش مشروطه تغییر اساسی در وضعیت اجتماعی و سیاسی زنان پدید آورد و زنان به عرصه مبارزات و فعالیت‌های اجتماعی-سیاسی گام نهادند، به طوری که آن را چرخش گاهی در تاریخ زنان ایران می‌دانند. مسئله مشارکت سیاسی زنان هم‌زمان با جنبش مشروطه مطرح شد، اما پس از تصویب نخستین قانون انتخابات، زنان از حق رای و حق انتخاب شدن برای نمایندگی مجلس محروم شدند؛ سه نظام‌نامه انتخابات، از مشروطه نخست تا مجلس دوم، زنان را از حق رای محروم کرد. با وجود نوسازی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دوره رضاشاه و خواست حاکمیت در تغییر نقش و جایگاه زنان حق رای زنان مسکوت ماند؛ حتی الگوبرداری رضاشاه از نوسازی آتاتورک و دستیابی زنان به حق رای در ترکیه نیز نتوانست رسمیت یافتن حق رای زنان در ایران را به ارمغان آورد. لازم به ذکر است زنان ترکیه در ۲۰ مارس ۱۹۳۰ / ۲۹ اسفند ۱۳۰۸ به حق شرکت در انتخابات شهرداری‌ها و در ۸ فوریه ۱۹۳۵ / ۱۹ بهمن ۱۳۱۳ به حق رای در انتخابات مجلس دست یافتند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و با وجود آزادی‌های نیم‌بند سیاسی، مسئله حق رای زنان مجدداً مطرح شد؛ در ۱۳۲۱ قوام به نخست وزیری رسید و در برنامه پیشنهادی خود حق رای زنان را گنجانده که با استعفای او این امر منتفی شد. حزب توده در کنگره نخست خود مسئله حقوق سیاسی زنان را مطرح کرد و آن را به رسمیت شناخت؛ به دنبال آن فراکسیون حزب توده در مجلس چهاردهم، لایحه‌ای مبنی بر اصلاح قانون انتخابات و حق شرکت زنان در انتخابات تهیه کرد که به تأیید هیچ یک از دیگر نمایندگان نرسید. اما همین لایحه معارضه موافقان و مخالفان را علنی‌تر از هر زمان دیگری کرد.

بر خلاف انتظار، اولین حضور سیاسی زنان (شرکت در انتخابات و نمایندگی) در حکومت خودمختار محلی پدیدار شد؛ «حکومت و مجلس ملی آذربایجان»، که در پی اعلام استقلال «فرقه دموکرات آذربایجان» تاسیس شد، برابری سیاسی مردان و زنان را رسمیت بخشید. هرچند، این دستاورد محلی خیلی زود با توافق‌نامه قوام-سادچیکف و به

دنبال آن توافقنامه قوام-پیشه‌وری از دست رفت، اما بر انتظارات فعالان زنان برای کسب حق رای در سطح ملی افزود. وعده‌های «حزب دموکرات» قوام در زمینه تجدیدنظر در قوانین انتخابات براساس «موازن دموکراتیک با رعایت تساوی کامل بین زن و مرد» برآمده از همین انتظار بود. هرچند، این وعده‌ها عملی نشد و قوام، که قهرمان حفظ تمامیت ارضی در بحران پس از جنگ جهانی دوم بود، نتوانست حقوق سیاسی زنان را احیاء کند.

مصدق، که در اردیبهشت ۱۳۳۰ با وعده‌های ملی شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات روی کار آمده بود، یک سال و نیم پس از تشکیل دولت ملی، لایحه اصلاح انتخابات را در آذر ۱۳۳۱ به رای عموم گذاشت. لایحه جدید درعین ناباوری، و برخلاف قانون «انتخابات انجمن‌های شهر و قصبه»، که پیش از آن به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داده بود، در وضعیت مشارکت سیاسی زنان تغییری ایجاد نکرد اما پذیرش تلویحی حق رای زنان در لایحه جدید دولت و واگذاری آن به خواست و رای مردم سبب شد که چالش کسب حق رای در موجی نو و شدیدتر از پیش به عرصه منازعه موافقان و مخالفان بدل شود. درگیری نیروهای موافق و مخالف حق رای به اوج خود رسید: مخالفان شامل مذهب‌یون، روحانیون و دیگر مخالفان دولت مصدق بودند. کار از منازعه قلمی گذشت و به تظاهرات خیابانی و زد و خورد بین طرفین و دستگیری و مجازات انجامید. به تحریک سید محمد بهبهانی، آیت‌الله بروجردی و دیگر آیات عظام در مخالفت متعصبانه کوشیدند، موج مخالفت‌ها دولت را از تکاپو انداخت و لایحه اصلاح قانون انتخابات در اختلافات میان دولت و مجلس هفدهم به فراموشی سپرده شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خفقان سیاسی برآمده از آن، فعالان زنان دچار فترتی ۷ ساله شدند با چیرگی فضای یاس‌آلود ناشی از کودتا در میان روشنفکران و نیز ممنوعیت فعالیت حزب توده و تصرف نظامی دفتر «سازمان زنان حزب توده» بخش زیادی از فعالیت‌های زنان برای کسب حق رای را به مدت ۷ سال به محاق برد. اما رسمیت یافتن منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر در ایران در میانه‌های سال ۱۳۳۹، که در آن بر تساوی حقوق مردان و زنان تاکید شده بود، امیدی دوباره به فعالان حقوق زنان داد تا مطالبات خود را از سر بگیرند.

اصلاحات دولت امینی، از جمله به رسمیت شناختن مشارکت سیاسی زنان در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، فضای منازعه را دوباره میان موافقان و مخالفان حق رای گشود و با روی کار آمدن دولت علم این منازعه به اوج خود رسید. هر چند لایحه انجمن‌های

ایالتی و ولایتی با مخالفت گروه‌های مذهبی لغو شد، اما موافقان در واکنش به این عقب‌نشینی دولت مراسم ۱۷ دی را به یکی از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخ حق رای زنان بدل کردند. فعالان زنان این بار جدی‌تر از پیش خواستار حقوق برابر سیاسی بودند. در این میان همراهی پنهان دولت نیز بی‌تاثیر نبود. چنانکه دو روز بعد، شاه از «اصول شش‌گانه انقلاب شاه و مردم» پرده برداشت و از همه‌پرسی این تصمیم خبر داد. با وجود مخالفت روحانیون با حق رای زنان در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مهر ۱۳۴۱ و عقب‌نشینی دولت در آذر همین سال، به فاصله اندکی از این تاریخ، یعنی در دی ماه، حق رای زنان یکی از اهداف انقلاب سفید اعلام شد؛ در اصل پنجم این قانون، «اصلاح قانون انتخابات ایران به منظور دادن حق رای به زنان و حقوق برابر سیاسی با مردان»، به زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن اعطا شد و در انتخابات ۲۶ شهریور ۱۳۴۲ برای نخستین بار شش زن به مجلس بیست‌ویکم شورای ملی راه یافتند و دو زن به نمایندگی مجلس سنا منصوب شدند.

کتاب *زنان در عرصه قانونگذاری*، نوشته منوچهر نظری^۱ در دو بخش کلی تنظیم شده است؛ در قسمت نخست به سیر دستیابی زنان به حق رای از ۱۲۸۵ تا ۱۳۴۲ خورشیدی پرداخته و در پایان به وضعیت حق رای زنان بعد از انقلاب ۱۳۵۷ اشاره شده است؛ بخش دوم به زندگی‌نامه زنان نماینده در مجلس شورای ملی، مجلس سنا و مجلس شورای اسلامی اختصاص یافته است. با توجه به مطالب پیش‌گفته و اهمیت بررسی حق رای زنان در قبل و بعد از انقلاب و نیز با توجه به اینکه پژوهش مستقلی، در قالب کتاب، در این خصوص منتشر نشده است، نقد محتوایی و صوری این اثر ضروری به نظر می‌رسد. مقاله پیش‌رو این اثر را با تاکید بر تاریخ کسب حق رای زنان نقد و بررسی می‌کند.

۲. معرفی اثر

زنان در عرصه قانونگذاری (۱۲۸۵ تا ۱۳۹۵ خ) در ۱۳ فصل روند دستیابی زنان به حق رای در قبل انقلاب و خاستگاه و عملکرد زنان نماینده پیش و پس از انقلاب را بررسی کرده است. فصل اول کتاب به «تاریخچه حق رای زنان» در کشورهای غربی، مبارزات و دشواری‌های زنان در این عرصه و چگونگی دستیابی آنها به حق رای پرداخته است. در فصل دوم با عنوان «توجه سازمان‌های بین‌المللی به حقوق زنان»، روند شکل‌گیری و فعالیت در قالب کنفرانس‌ها، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های جهانی برای دستیابی زنان به حق رای

بررسی شده است. فصل سوم کتاب به «وضعیت زنان ایران در اوایل قرن بیستم» اختصاص یافته است، از جمله وضعیت نابرابر اجتماعی و فرهنگی زنان، سطح سواد، آداب و رسوم آنها، جایگاه نابرابر زنان در اجتماع و خانواده و توضیح می‌دهد این شرایط نابرابر، که بعضاً با پذیرش قلبی زنان نیز همراه بود، آنان را به تمکین و تسلیم در برابر وضعیت موجود تشویق می‌کرد. اکثر زنان به فرودستی خود گردن نهاده بودند و باور داشتند که این سرنوشت آنهاست.

فصل چهارم کتاب به «پیشینه حرکت سیاسی زنان در ایران» اختصاص دارد و جنبش تنباکو و بلوای نان را دو نمونه بارز از فعالیت‌های زنان پیش از صدور فرمان مشروطه می‌داند همچنین به نقش و تاثیرگذاری زنان در ماجرای رسوایی موسیو نوز بلژیکی، بست نشینی مشروطه خواهان در حرم حضرت عبدالعظیم (مهاجرت صغری) و همچنین مهاجرت علما و آزادی خواهان به قم (مهاجرت کبری) اشاره کوتاهی می‌کند. در ادامه از پیروزی نهضت مشروطه و توشیح نظامنامه انتخابات، در ۱۶ شهریور ۱۲۸۵ / ۱۹ رجب ۱۳۲۴، به دست مظفرالدین شاه یاد می‌شود که به موجب ماده سوم و پنجم این نظامنامه، زنان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم شدند. در این فصل به تداوم فعالیت زنان پس از مشروطه در رخدادهایی چون تاسیس بانک، استبداد صغیر و اقدامات مشروطه خواهان در فتح تهران نیز اشاره دارد.

در فصل پنجم با عنوان «نقش انقلاب مشروطه در بیداری زنان» تاثیر رهبران مذهبی بر جنبش مشروطه و انجمن‌های زنان در این دوره بررسی شده است. در این فصل خاستگاه و تحصیلات فعالان حقوق زنان، همچون صدیقه دولت‌آبادی و محترم اسکندری، پرداخته و اشاره شده است که این زنان غالباً برآمده از خانواده‌های مشروطه‌طلب و ملی‌گرا بودند. نویسنده در ادامه فصل پنجم فعالیت زنان تجددطلب را به دو بخش تقسیم کرده است: ۱) گروهی که خواستار به رسمیت شناخته شدن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان بودند (مانند اتحادیه غیبی نسوان و انجمن نسوان)؛ ۲) گروهی که در پی ایجاد تحول در عرصه فرهنگی بودند و با تاسیس مدارس دخترانه برای علم‌آموزی دختران و زنان تلاش کردند. در پایان این فصل مهم‌ترین تاثیر مشروطه بر تحولات حوزه زنان از جنبش مشروطه تا سلطنت رضاشاه بررسی شده است. از مهم‌ترین این رخدادهای می‌توان به تاسیس مدارس دخترانه، ایجاد انجمن‌ها و تشکل‌های اجتماعی زنان و انتشار نشریات تخصصی زنان اشاره کرد.

فصل ششم کتاب با عنوان «تجدید مشروطه و واکنش‌ها به محرومیت مجدد زنان از حق رای» به بررسی وضعیت زنان و جایگاه سیاسی آنها در جامعه پس از استبداد صغیر و اصلاح نظام‌نامه انتخابات در دوره دوم مجلس اختصاص یافته است. در این دوره نمایندگان مخالف و موافق حق رای زنان برای نخستین بار در مجلس اظهار نظر کردند. مولف به پیشنهاد وکیل‌الرعا، نماینده همدان، درباره به رسمیت شناختن حق مشارکت سیاسی زنان و اعتراض تعدادی از نمایندگان از جمله روحانیون مجلس، چون مدرس، پرداخته است.

در فصل هفتم کتاب با عنوان «جنبش حقوق زنان در دوره رضاشاه» وضعیت و عملکرد فعالان حقوق زنان در دوره رضاشاه و عملکرد گروه‌هایی چون «کانون بانوان ایران» و «جمعیت نسوان وطن خواه» بررسی شده است. نویسنده تاکید کرده که فعالیت‌های زنان در این دوره بیشتر متمرکز و تحت نظر حاکمیت و در عین حال معطوف به امور مربوط به آموزش زنان و فعالیت در امور خیریه و عام‌المنفعه بوده است. مولف تصریح می‌کند که مسئله حق رای زنان در مجالس دوره رضاشاه و کابینه‌های او، به رغم انجام اصلاحاتی در این حوزه، مطرح نشد.

فصل هشتم کتاب، با عنوان «حق رای زنان در دوره پهلوی دوم»، در دو بخش فعالیت‌های زنان را ارزیابی کرده است: الف) شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ ب) حق رای زنان از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۳. در بخش اول نویسنده به فضای باز سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰ و آزادی نسبی به سبب آشفتگی فضای سیاسی اشاره کرده و سپس فعالیت‌ها و عملکرد فعالان حوزه زنان را برای برابری و کسب حق رای ارزیابی و تحلیل کرده است؛ در این بخش عملکرد احزاب و گروه‌هایی چون حزب زنان ایران، شورای زنان، جمعیت زنان ایران، و سازمان زنان (وابسته به حزب توده) تبیین و تشریح شده است. مولف فعالیت‌های سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های مدافع حق رای زنان را هم‌زمان با لایحه اصلاح قانون انتخابات در دولت مصدق بررسی کرده و در نهایت توقف این موضوع را تحت فشار سنت‌گرایان دانسته است. نویسنده در بخش دوم این فصل، فعالیت سازمان‌های زنان را بر اساس دیدگاه ساناساریان، در کتاب *جنبش حقوق زنان در ایران*^۲ شرح داده است؛ نویسنده با یادآوری اینکه دو تحول عمده، یعنی افزایش تعداد سازمان‌های زنان در ایران و هماهنگی و برنامه‌ریزی برای نظارت دربار بر فعالیت‌های زنان، موجب تمرکز و همگرایی سازمان‌های زنان شد، روند همگرایی و یکپارچه شدن سازمان‌ها و گروه‌های فعال زنان را

بررسی و تحلیل کرده است. نویسنده در پایان این فصل سیر حوادث منتهی به کسب حق رای زنان را از شهریور ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۴۱ به اجمال و اختصار برشمرده است.

در فصل نهم کتاب، با عنوان «سهم زنان در مجلس شورای ملی و بررسی وضعیت زنان در اواخر دوره پهلوی»، گزارشی از تعداد نمایندگان زن در مجلسین شورای ملی و سنا در هر دوره، میزان تحصیلات و سوابق خانوادگی، تفکیک تعداد نمایندگان زن در تهران و شهرستان‌ها در هر دوره و همچنین حضور زنان در مناصب دولتی، وزارت و قضاوت اشاره شده است.

فصل دهم کتاب، با عنوان «حق رای زنان در قانون اساسی ایران و وضعیت زنان در ۹ دوره مجلس شورای اسلامی»، به دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی درباره حضور زنان بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و بررسی آماری نمایندگان زن در نه دوره مجلس شورای اسلامی اختصاص یافته است.

در فصل یازدهم به «نتیجه‌گیری» فصول گذشته اختصاص دارد و نویسنده سهم زنان را در تقسیم قدرت بسیار ناچیز می‌خواند؛ مولف «توزیع نامناسب قدرت در جامعه، تبعیض‌های جنسی در مشاغل و مناصب سیاسی، وجود نگرش مردسالارانه، سنت‌گرایی و محافظه‌کاری زنان و تمایل آنها به پذیرش نقش‌های سنتی و در نتیجه نداشتن تجربیات سیاسی و اجرایی لازم، عدم خودباوری زنان و اجتناب آنها از مبارزه و درگیری، عدم سازماندهی منسجم زنان، تأثیر نهادهای مذهبی، فقدان تشکل‌ها و احزاب سیاسی قوی و مستقل زنانه، نبود عدالت اجتماعی، عدم پشتوانه اقتصادی و پرمخاطره بودن فعالیت‌های سیاسی» را علل این ناکامی برشمرده است.

مولف در فصل دوازدهم، با عنوان «زندگینامه نمایندگان زن در مجلس شورای ملی و سنا»، و فصل سیزدهم، با عنوان «زندگینامه نمایندگان در ۹ دوره مجلس شورای اسلامی»، شرح مختصری از زندگی ۹۰ نماینده زن در مجلس شورای ملی، سنا و اسلامی ارائه کرده است.

۳. نقد شکلی اثر

این پژوهش را انتشارات کویر در ۴۱۴ صفحه در ۱۳۹۵ منتشر کرده است. کتاب در قطع وزیری از کاغذ مرغوب، صحافی خوب، قلم مناسب، حروف‌چینی و صفحه‌آرایی نسبتاً خوب، فهرست منابع و نمایه برخوردار است. جلد کتاب گالینگور است که با تعداد

صفحات و قطع آن همخوانی و هماهنگی دارد. اما وجود برخی کاستی و ضعف‌ها بر کیفیت شکلی کتاب لطمه زده است.

تناسب شکلی میان فصول کتاب وجود ندارد و تعداد فصول بسیار زیاد است. با توجه به مشابهت و نزدیکی مطالب فصول می‌شد آنها را ادغام کرد و نیاز به فصل و بخش‌های متعدد نبود. برای مثال فصول سوم تا ششم کتاب را، که به وضعیت حقوق زنان و جایگاه آنها از قرن نوزدهم تا دوره رضاشاه اختصاص دارد و معادل ۶۵ صفحه است، می‌شد در یک فصل مدون کرد. میانگین تعداد صفحات یازده فصل نخست تقریباً ۱۲ صفحه است و دو فصل پایانی حدوداً ۲۵۰ صفحه را در بر گرفته است. برخی از فصول فاقد ویژگی‌های یک فصل کتاب است و نسبتی با دیگر مطالب و فصول برقرار نمی‌کند. برای نمونه، فصل دوم با عنوان «توجه سازمان‌های بین‌المللی به حقوق زنان»، که غالب اطلاعات آن از کتاب بررسی سند بین‌المللی حقوق جهانی زنان (کنوانسیون رفع تبعیض از زنان)^۳ اخذ شده است، تنها ۵ صفحه است که به عنوان یک فصل و در نسبت با فصول دیگر منطقی به نظر نمی‌رسد.

۱,۳ آشفته‌گی استنادات

بعضاً در نقل مطالب رسم امانت‌داری رعایت نشده، یا در شیوه ثبت آن اشتباه سهوی و گاه عمدی رخ داده است؛ برخی مطالب و نقل قول‌ها فاقد استناد به منابع معتبر است، برخی استنادها به کل اشتباه است، به برخی پژوهش‌ها ادعای ناروا نسبت داده شده است، بعضاً استنادها را متن ناهمخوان است، یا استناد و ارجاع به پژوهش‌های دست دوم جایگزین استناد و ارجاع به متون دست اول، چون اسناد و روزنامه‌ها و نظایر آن، شده است. به چند مورد از این دست اشاره می‌شود.

در جای جای کتاب گزاره‌هایی صادر شده که هیچ مرجعی ندارد. مولف در این شیوه به قواعد و استانداردهای پژوهش پایبند نیست و مطالب بسیاری را بدون سند ارائه می‌کند. این شیوه غالباً در بسیاری صفحات به چشم می‌خورد و به واقع ذکر نمونه‌هایی از این دست تنها به حجم این نوشتار می‌افزاید؛ چرا که، با تورقی کوتاه می‌توان دریافت که نظام نادرست سند دادن از ضعف‌های جدی این اثر و حاکی از این است که مولف از سرهم بندی‌های معمول در آشفته بازار نشر بی نصیب نمانده است. مشخص نیست مولف اساساً به تفاوت پژوهشی تاریخی با نوشتن رمانی خواندنی، که طبیعتاً نیازی به استناد ندارد، قائل

است؟ در مواردی استناد و منبع نقل قول‌های مستقیم هم مشخص نیست که بسیار بیشتر از موارد پیش گفته به اثر لطمه زده است. برای نمونه، در فصل سوم کتاب مربوط به وضعیت زنان در عرصه قانونگذاری در اوایل قرن بیستم، یک صفحه کامل نقل قول مستقیم با این عبارت آمده است: «یکی از زنان عصر قاجار هم در توصیف زن ایرانی چنین نوشته است...» (ص ۳۶) در حالی که هیچ استنادی در پایان این نقل قول مستقیم طولانی داده نشده و از «یکی از زنان عصر قاجار» نیز نمی‌توان به منبع سخن مولف راه برد. در ادامه همین فصل نقل قول مستقیمی از *خاطرات تاج‌السلطنه* آورده (ص ۳۸)، اما در پی نوشت‌ها اطلاعاتی در خصوص این نقل قول ارائه نکرده است. در فصل چهارم، که به پیشینه حرکت سیاسی زنان در ایران پرداخته است، نیز از این دست مطالب بی سند دیده می‌شود. برای نمونه نویسنده به «تشکیل کمیته نسوان ایرانی» در استانبول به هنگام استبداد صغیر اشاره می‌کند که تلگراف‌هایی به جمعیت صلح زنان عالم در فرانسه و ملکه‌های انگلیس و آلمان مخابره کردند؛ نویسنده با آنکه این اقدام را نخستین کنش بین‌المللی زنان ایرانی برای نجات هم‌وطنان از چنگال ظلم و جور داخلی خوانده، اما هیچ استنادی به منابع دست اول یا پژوهش‌ها دال بر ارسال این سه تلگراف یا اسنادی دال بر تشکیل آن کمیته ارائه نمی‌دهد (ص ۵۹ - ۵۸). در نمونه دیگری در فصل هشتم، نویسنده به تظاهرات زنان در دی ۱۳۳۱ برای کسب حق رای اشاره می‌کند و اینکه نامه‌ها و بیانیه‌هایی به دفتر نخست وزیری ارسال کردند و یادآور می‌شود که دکتر شایگان رئیس کمیسیون انتخابات مجلس اعلام کرده است: «در صورتی که اکثریت مردم موافق شرکت زنان در انتخابات باشند، دکتر مصدق نیز با این امر موافقت خواهد نمود» (ص ۱۰۵)، اما هیچ اشاره‌ای به منبع این نقل قول مستقیم مهم نمی‌کند. هر چند با توجه به دامنه منابع این اثر مشخص است که منبع او مقاله «جدال موافقان و مخالفان حق رای زنان»^۴ است که نویسنده عامدانه این منبع واسطه را حذف کرده است، این حذف عامدانه به راحتی هویدا می‌شود، چرا که پیش از آن به یکی از مراجع این مقاله یعنی اسناد عرائض ارجاع داده است. در ادامه همین فصل نیز وقتی به مخالفت آیت‌الله خمینی با حق رای اشاره می‌کند (ص ۱۱۹ - ۱۱۸)، نقل قول‌های مستقیم او مستند به هیچ سندی نیست. در مواردی استنادها، اگر نگوئیم غلط، بسیار نامناسب و ناهمخوان است، به طوری که آشفتگی در رجوع به منابع در تمامی متن به چشم می‌آید. تنها برای نمونه، در فصل اول و در بررسی «تاریخچه حق رای» مولف مطلبی همچون نقش لیبرالیسم و رشد سرمایه‌داری در ایجاد بستر برابرخواهی و کسب حق رای زنان در جهان را به کتاب بررسی

زن ایرانی در نشریات مشروطه ارجاع می‌دهد! این آشفتگی و کج‌سلیقگی در نظام استناددهی به همین مورد ختم نمی‌شود، غالباً استنادهایی از این دست یا نادرستند و یا اگر اشاره‌ای به آن مطالب هم در این دست پژوهش‌ها شده باشد، منابع نامرتبط و درجه چندم تلقی می‌شوند. در واقع مولف پیش‌تر از دست زدن به تالیف چنین اثری باید دانسته باشد که برای هر مطلب از چه منبع معتبری می‌توان بهره برد.

در موارد بسیاری هویداست که نویسنده با حذف عنوان پژوهش واسطه و ارجاع به منابع اصلی پژوهش‌های این حوزه عملاً راه آماده‌خواری را در پیش گرفته است. بی‌تردید ذکر این موارد بی‌فایده خواهد بود، چرا که در این قبیل پژوهش‌ها چنان سره و ناسره به هم درآمیخته است، که متمایز کردن استنادهای دقیقی که مولف خود به آنها دست یافته، با استناداتی که از پژوهش‌های دیگران اخذ کرده، کاری آسان اما اثبات‌ناشدنی است. درکل، می‌توان گفت غالب استنادها به مشروح مذاکرات، عرائض مجلس و روزنامه‌ها از این انتحال مبرا نیست. اما پژوهشی مستقل و اصیل آنجا محقق می‌شود که پژوهشگر داده‌های جدیدی که دیگر پژوهشگران نیافته‌اند، یا در دامنه پژوهش دیگر مقالات نبوده است، در پژوهش خود آشکار کند. در بخش نقد محتوا به تفصیل اشاره خواهد شد که این پژوهش فاقد چنین اصالت و استقلالی است.

بعضاً در مواردی که استناد به منبع اصلی ضروری و حتی سهل‌الوصول است، نویسنده به پژوهش‌های اخیر استناد داده و مشخص است که منابع اصلی این پژوهش‌ها مد نظر مولف نبوده است. برای نمونه، در فصل ششم کتاب با عنوان «تجدید مشروطه و واکنش به محرومیت‌ها» در مخالفت مدرس با پیشنهاد وکیل‌الرعا یا در دفاع از حق رای زنان به جای استناد به مشروح مذاکرات مجلس دوم، که به راحتی در دسترس است، به گزارش ناقص روزنامه تایمز لندن، که ترجمه آن در کتاب جنبش حقوق زنان در ایران آمده، استناد شده است (ص ۷۵). واضح است که این ترجمه از گزارش روزنامه لندن در آن روزگار با مشروح مذاکرات مجلس اختلافاتی دارد. نکته در خور تأمل و تعجب اینک مولف دفاع وکیل‌الرعا را به مشروح مذاکرات استناد داده و مخالفت مدرس به پیشنهاد وکیل‌الرعا را به کتاب جنبش حقوق زنان در ایران که گزارش تایمز لندن را منعکس کرده است! پر واضح است که مولف به مشروح مذاکرات مجلس رجوع نکرده و نخستین اطلاع را از پژوهشی دیگر انتحال کرده و اطلاع دوم را به پژوهشی مستند کرده است. در نمونه‌ای دیگر در فصل هشتم، در اشاره به نخستین کنگره حزب توده، توجه به حق رای زنان در بند

ششم برنامه این حزب و همچنین ماده واحده‌ای که حزب توده در دی ۱۳۲۳ درباره حق رای زنان به مجلس تقدیم کرد (ص ۹۹ و ۱۰۰)، به جای استناد به مرامنامه حزب توده و مشروح مذاکرات مجلس به مقاله «جدال موافقان و مخالفان حق رای زنان» استناد شده است. یا در فصل هشتم، نویسنده به نامه اعتراض آمیزی اشاره می‌کند که صدیقه دولت‌آبادی در دی ۱۳۳۱ به دکتر مصدق، نخست‌وزیر وقت، نوشت و به پیش‌نویس لایحه جدید قانون انتخابات و همچنین محرومیت زنان از حق رای اعتراض کرد (ص ۱۰۲)، اما به اصل نامه که در روزنامه‌های آن زمان انتشار یافته، استناد نداده و به مقاله رحیم روحبخش با عنوان «ارتقا جایگاه نسوان به زنان در قوانین انتخاباتی»^۵ استناد داده است. همچنین در همین فصل به مخالفت آیت‌الله خمینی با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اشاره می‌کند و تلگراف طولانی آیت‌الله خمینی به علم را به کتاب *روزشمار تاریخ ایران*^۶ مستند می‌کند (ص ۱۱۸ - ۱۱۷)، در حالی که باید این مطلب را به اصل تلگراف مستند و یا آن را از *صحیفه امام*^۷ اخذ می‌کرد.

برخی اطلاعات مندرج در کتاب عمدتاً ماخوذ از دانشنامه ویکی‌پدیا یا بدون استناد دقیق و صحیح است. مشخصاً اطلاعات مندرج در فصل‌های دوازده و سیزده، که دو سوم کتاب را شامل می‌شود، زندگینامه نمایندگان زن در مجلسین شورای ملی و سنا و ۹ دوره مجلس شورا اسلامی است، در این دو فصل، در پایان هر زندگی‌نامه مشخصات کلی منابع درج شده است (ص ۳۹۱ - ۱۵۱). در این بخش نیز اطلاعات عمدتاً از دو کتاب اخذ شده است: در بخش مجلس شورای ملی از دیگر اثر مولف *رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی*^۸ و در دوره مجلس شورای اسلامی از کتاب *معرفی نمایندگان هشت دوره مجلس شورای اسلامی، تهران، اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰*. در حالی که اگر این کتاب را به درستی «زندگی‌نامه نمایندگان زن در مجالس ایران» بدانیم، چنانکه بیش از ۲۵۰ صفحه از آن به این موضوع اختصاص یافته است، ضروری بود مولف از قواعد استناد دهی دقیق و صحیح در نگارش زندگی‌نامه بهره می‌برد.

مولف چندان در استفاده از دیگر پژوهش‌ها پیش می‌رود که در مواردی این اثر به خلاصه پژوهش‌های پیشین تبدیل می‌شود، بدون آنکه مشخص باشد تمام این بخش‌ها از پژوهشی دیگر مستخرج شده است. اگر تا پیش از این، نقد شکلی شامل استنادهای نادرست و غیر دقیق، استفاده از پژوهش‌ها به جای منابع، استفاده از مطالب این پژوهش‌ها و

معرفی آن به عنوان منابع اصلی با حذف ارجاع واسطه بود، که همگی در جای خود به دور از اخلاق حرفه‌ای پژوهش تلقی می‌شود؛ در این موارد باید از انتحال سخن گفت. برای نمونه در فصل ششم، نویسنده تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای از فعالیت زنان در اواخر دوره قاجار ارائه می‌دهد و این فعالیت‌ها را به انجمن‌های زنانه، مدارس دخترانه و روزنامه‌های زنان تقسیم می‌کند (ص ۹۰-۸۱) که عیناً برگرفته از کتاب جنبش حقوق زنان در ایران سانساریان است. (سانساریان، جنبش زنان در ایران، طغیان، افول، سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷، ص ۷۰-۵۷). فصل هفتم کتاب با عنوان «جنبش حقوق زنان در دوره رضاشاه» را نیز می‌توان خلاصه‌ای از نیمه نخست فصل چهارم کتاب سانساریان دانست، تمامی تحلیل‌ها و ارزیابی وضعیت سیاسی-اجتماعی زنان در دوره رضاشاه از به این کتاب اخذ شده است. (همان، ص ۱۱۲-۸۹؛ فصل چهارم کتاب الیز سانساریان با عنوان «زوال جنبش حقوق زنان، ۱۳۳۱-۱۳۱۱»). در حالی که در این فصل فقط در چهار مورد (از هشت استناد) به این کتاب استناد شده است (ص ۹۶-۹۱). عمده تحلیل‌های مربوط به فصل «حق رای زنان در دوره پهلوی دوم» نیز از پژوهش سانساریان اخذ شده است (ص ۱۲۵-۹۷). نیز اطلاعات این فصل که به سیر تاریخی کسب حق رای از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ پرداخته، برگرفته از فصل هفدهم کتاب سناتور: فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران اثر ارزشمند نوشین احمدی خراسانی و پروین اردلان است. (احمدی خراسانی، نوشین و پروین اردلان، سناتور، فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران)، تهران، توسعه، ۱۳۸۲، ص ۴۲۷-۳۷۷). نکته در خور تأمل اینکه در هیچ جای کتاب به این اثر استناد نشده ولی در کمال تعجب، از این اثر در فهرست منابع و ماخذ کتاب یاد می‌شود و این تصور را به وجود می‌آورد که در این فراموشی، تعمدی در کار است.

این چند نمونه که اشاره شد به واقع مثنی نمونه خروار است؛ در حالی که بررسی یکایک استنادات بیشتر نشان می‌دهد که مولف چندان اهمیتی برای اصالت پژوهش قائل نبوده است. بخش اول کتاب (فصول ۱ تا ۱۱ و صفحات ۱۵۰-۱۵) که در مقایسه با بخش زندگی‌نامه نمایندگان جنبه تالیفی بیشتری دارد، مطالب بی استناد یا فاقد استناد صحیح نیز بسیار است، از این رو، می‌توان گفت که به واقع این اثر از معیارهای یک پژوهش معتبر بسیار فاصله دارد.

از دیگر ایرادهای شکلی کتاب اشتباه در ضبط تاریخها با صورت شمسی است. روش معمول در ضبط تاریخ در پژوهش‌های تاریخی بدین منوال است که تاریخ‌های پیش از ۱۳۰۴ خورشیدی به قمری ضبط می‌شود، چرا که تاریخ رسمی چنین بود و تمامی متون دست اول تاریخ‌نگاری این شیوه را در پیش داشتند. در پژوهش‌هایی که در یک دو دهه اخیر درباره انقلاب مشروطه (۱۳۲۴ قمری / ۱۲۸۵ خورشیدی) انجام گرفته، به سبب نزدیکی به تغییر تاریخ از قمری به شمسی و نیز به سبب نزدیک‌تر بودن تاریخ شمسی به ذهن و زبان خوانندگان، بعضاً در کنار تاریخ قمری معادل خورشیدی آن نیز درج شده است. اما مولف تمامی تواریخ را به صورت خورشیدی درج کرده که باعث سردرگمی خواننده می‌شود. این نحوه ضبط ممکن است در رخدادهای مشهوری چون روز صدور فرمان مشروطه (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری / ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی) چندان گنگ نباشد، اما برای تاریخ افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی در ۱۳ مهر ۱۲۸۵ (ص ۵۲)، تاریخ به توپ بستن مجلس در ۲ تیر ۱۲۸۷ (ص ۵۷)، تاریخ اولتیماتوم روسیه به ایران در ۲ آذر ۱۲۹۰ (ص ۵۹) و نظایر آن مخاطب را دچار سردرگمی کند. از این رو بهتر بود که در کنار این شیوه، تاریخ قمری نیز درج می‌شد.

۴. نقد محتوایی اثر

۱,۴ فقدان تناسب عنوان و محتوا

پیش از هر چیز باید گفت عنوان *زنان در عرصه قانونگذاری ایران (۱۲۸۵ - ۱۳۹۵)* (ش) با توجه به محتوای اثر نادرست و غیردقیق است. اگر مراد نویسنده به استناد عنوان حضور زنان در عرصه قانونگذاری بوده است، باید کتاب از ۱۳۴۲، که زنان مجوز حضور در مجلسین شورای ملی و سنا را دریافت کردند، آغاز می‌شد؛ چرا که تا پیش از آن زنان هیچ سهمی در «*عرصه قانونگذاری ایران*» نداشتند. در حالی که ۱۲۵ صفحه (یک سوم) از کتاب به روند کسب حق رای زنان از ۱۲۸۵ تا ۱۳۴۲ خورشیدی اختصاص یافته و بر اساس معرفی پشت جلد نیز این کتاب «حاصل کوششی است محدود و مختصر جهت تبیین و تشریح مبارزات زنان برای دستیابی به حق رای و همچنین شرح زندگانی نمایندگان زن در مجلس شورای ملی، سنا و مجلس شورای اسلامی». واژه «همچنین» ایراد دوم و مهم‌تر را در نسبت میان عنوان و محتوا پیش می‌کشد؛ آنچه بعد از شرح «تبیین و تشریح مبارزات زنان برای دستیابی به حق رای» آمده و تقریباً دو سوم از کل اثر را شامل می‌شود، چنانکه

پیش‌تر اشاره شد، شرح زندگی نمایندگان زن در مجلسین شورای ملی، سنا و مجلس شورای اسلامی است و نه آنچنان که از عنوان انتظار می‌رود نقش و تاثیر نمایندگان زن، و حتی فعالان حوزه زنان بیرون از مجلس، در تصویب قوانین و نظارت بر آنها در نهادهای قانون‌گذاری. اگرچه در خلال زندگی‌نامه‌های نمایندگان مختصراً به فهرست لوایح و طرح‌هایی اشاره می‌شود که زنان نماینده پیش برده‌اند، اما این فهرست اجمالی که به آسانی قابل احصاء است، جای هر گونه تحلیل و تبیین و ارزیابی نقش زنان در عرصه قانون‌گذاری را می‌بندد. در واقع بخش دوم کتاب در بهترین حالت گردآوری رزومه زنان نماینده است که با توجه به انتشار زندگی‌نامه تمامی نمایندگان ادوار مجلسین شورای ملی و اسلامی، اعم از زن و مرد، اثر را فاقد ارزش پژوهشی می‌کند. مولف مدعی است غالب اطلاعات از طریق مصاحبه تاریخ شفاهی به دست آمده است (ص ۱۴-۱۳)، اما شیوه تاریخ شفاهی حتی در خصوص نمایندگان زن پس از انقلاب نیز مشهود نیست، چنانکه اطلاعاتی بیش از آنچه در منابع یاد شده آمده، در این اثر یافت نمی‌شود. همین نکته سبب می‌شود که اهل تخصص این اثر را در آشفته بازار نشر در ردیف کتاب‌سازی‌های معمول بگنجانند.

۲,۴ فقدان منابع دست اول، متناسب و اصیل

آنچه در سراسر این کتاب به شکل چشم‌گیری نمایان است، فقدان منابع دست اول است. در واقع، این کتاب تنها گردآوری ضعیفی از پژوهش‌های یک دهه اخیر به شمار می‌رود. مولف به جای مراجعه به منابع اصلی مانند اسناد، مشروح مذاکرات، نشریات، خاطرات، گزارش‌های رسمی و تاریخ‌نگاری‌های هم‌زمان، به مقاله‌های چاپ شده در این حوزه رجوع کرده و چنان که گفته شد در موارد بسیاری نیز آنها را به عنوان رابطه واسطه با منابع اصلی از میان برداشته است. اما تحلیل‌ها از همین پژوهش‌های اخیر انتحال شده است، به طوری که می‌توان گفت اثر فاقد تحلیل و نظرات خود نویسنده است. به اجمال به نمونه‌هایی از این دست اشاره می‌شود.

در فصل هشتم کتاب با عنوان «حق رای زنان در دوره پهلوی دوم» به مسئله مخالفت و موافقت حق رای زنان در نشریات و مجلات اشاره شده است. با آنکه مولف در مقدمه اثر مدعی است از روزنامه‌ها و اسناد استفاده کرده، اما با بررسی استنادی می‌توان دانست بسیاری از روزنامه و اسناد مرتبط با این موضوع دیده نشده است؛ نشریات و مجلات

پرشمارگی که در این دوره منتشر می‌شدند چون *ایران ما، آینده، بانو، بیداری ما، دموکرات ایران، زن امروز، صدای مردم، عالم زنان، قیام ایران، ندای زنان، روزنامه اطلاعات، هفته‌نامه اطلاعات بانوان، تهران مصور، ترقی، جهان زنان، زبان زنان، نیروی سوم* و نظایر آن و اسناد بسیاری که در این دوره تولید شده، چون اسناد عرائض مجلس و اسناد دفتر نخست‌وزیری را نویسنده ندیده است. استناد به مجلات و نشریات (برای نمونه ص ۱۰۶) برگرفته از پژوهش‌هایی چون مقاله رسول جعفریان با عنوان «جدال‌های دینی در برابر مشارکت سیاسی زنان در انتخابات، مروری بر مقالات محمدباقر مجتهد کمره‌ای (۱۳۳۹-۱۳۴۲)» است. در حالی که مقاله جعفریان تنها یک بررسی موردی در سه سال منتهی به کسب حق رای است و در این مقاله فقط برخی از نشریات به صورت گزینشی بررسی و مطالعه شده است. (جعفریان، رسول، «جدال‌های دینی در برابر مشارکت سیاسی زنان در انتخابات، مروری بر مقالات محمدباقر مجتهد کمره‌ای (۱۳۳۹-۱۳۴۲)»، پیام بهارستان، شماره ۹، پاییز ۱۳۸۹، ص ۹۶-۴۳).

سال ۱۳۳۹ مقطع مهمی در بحث حق رای زنان است، چون مخالفان و موافقان به جدیت درگیر این مبحث شدند و ادبیات گسترده‌ای در این حوزه شکل گرفت که نیازمند بررسی و تحلیل جامع تمامی نظرات و خاستگاه مخالفان و موافقان است. از آذر تا دی ۱۳۳۹ محمدباقر مجتهد کمره‌ای در اقدامی حیرت‌انگیز سلسله مقالاتی با عنوان «یک نامه سرگشاده» در روزنامه *تجدد/ایران* با موضوع دفاع از حق رای زنان و مشارکت سیاسی زنان منتشر کرد و در بهمن همین سال زین‌العابدین قربانی، محمد مجتهدشبه‌ستری، علی حجتی کرمانی، عباسعلی عمید زنجانی، حسین حقانی و ناصر مکارم شیرازی در واکنش و اعتراض به نظرات کمره‌ای و در مخالفت با حق رای زنان کتاب *زن و انتخابات* را منتشر کردند. نویسنده نه تنها مقالات کمره‌ای را ندیده، حتی به تجمیع نظرات او در کتابچه‌ای با عنوان *دفاع از حق ملت مسلمان ایران* (فروردین ۱۳۴۲) نیز رجوع نکرده است. همچنین مهم‌ترین تلاش‌های مخالفان، یعنی انتشار کتاب *زن و انتخابات* (۱۳۳۹)، را نیز ندیده است؛ حتی نام این اثر در فهرست منابع این کتاب نیز نیامده است. نویسنده از خلال مقاله جعفریان تنها به بیان توصیفات جزئی این مخالفت‌ها بسنده کرده است (ص ۱۱۶). این مقاله تنها گویای بخشی از جدال روحانیون موافق و مخالف حق رای زنان است. از خیل مقالاتی که روشنفکران در نشریات این دوره منتشر کرده‌اند و انبوه اسنادی که در این مقطع تولید شده در این کتاب اثری نیست.

۳,۴ آشفستگی در روایت رخدادها

از دیگر انتقادات مهمی که می‌توان بر این اثر وارد دانست، بی‌توجهی مولف به سیر رخدادها و وقایعی است که طی ۵۷ سال به کسب حق رای زنان منجر شد. این خصیصه اثر ناشی از ندیدن همان منابع دست اولی است که بدان اشاره شد. در واقع اگر مولف به جای گزینش مطالب از خلال چند اثر پژوهشی و مقالات به سراغ منابع اصلی می‌رفت، بی‌تردید سیر منطقی و کرونولوژیک رخدادها را دنبال می‌کرد که مع‌الاسف این پژوهش فاقد آن است؛ برای نمونه به چند مورد از آنچه می‌توان جافته‌های تاریخی نام برد، اشاره می‌شود.

بیشتر مطالب فصل نخست، «تاریخچه حق رای زنان»، برگرفته از کتاب *زنان در روزگارشان: تاریخ فمینیسم در غرب* اثر لگیت است. در حالی که با توجه به فراوانی منابع در این حوزه، که به فارسی نیز ترجمه شده است، و نیز انبوه مقالات و کتاب‌ها به زبان انگلیسی، مولف می‌توانست از منابع بیشتری استفاده کند. حتی در همین گزینش از یک کتاب نیز آشفستگی و در هم ریختگی مطالب مشهود است. به جنبش حق رای زنان در آمریکا و انگلستان اشاره کوتاهی شده است ولی به وقایع مهمی که به حق رای زنان منجر شده کمترین اشاره‌ای نشده است. همچنین در این بخش به تاریخچه دستیابی زنان کشورهای مسلمان به حق رای، چون زنان ترکیه، مصر و آذربایجان، که در دستیابی به حق رای بر ایران پیشی داشتند، و سایر کشورهای آسیایی چون هند، که از جهاتی شرایطی مشابه با ایران دارند، اشاره‌ای نشده است. بررسی تجربه زنان ترکیه بدان سبب اهمیت دارد که به رغم الگوبرداری رضاشاه از آتاتورک در پیشبرد اصلاحات زنان ایران، برخلاف زنان ترکیه، از دستیابی به حق رای بازماندند. امری که مولف کتاب از بررسی و تحلیل آن غفلت ورزیده است. همچنین انتظار می‌رفت در این فصل کسب حق رای زنان در ایران با کشورهای منطقه یا کشورهای پیشگام سنجیده شود، در حالی که فقدان مطالعه تطبیقی راه هرگونه تحلیل را بسته و این فصل عملاً زینت‌الفصول کتاب شده است و نسبتی با دیگر فصول کتاب برقرار نمی‌کند. همین قاعده درباره فصل دوم نیز صادق است. فصلی که تنها ۵ صفحه است و مشخص نیست بخشی از کنوانسیون‌های رفع تبعیض علیه زنان، که بعد از حق رای در ایران صادر شده، چه نسبتی با این پژوهش برقرار می‌کند. آیا طرح این مباحث بدون پایبندی به توالی تاریخی و ارتباط موضوعی نشان از آن ندارد که نویسنده هیچ

طرحی برای پیشبرد پژوهش نداشته و تنها جنگی از مطالب مرتبط با حقوق سیاسی زنان را در این اثر گرد آورده است؟

مؤلف در فصل سوم به دو نوبت تغییر نظام‌نامه انتخابات پیش از تشکیل مجلس دوم، مباحث پیرامون ممنوعیت حق رای زنان و مخالفت‌ها و اعتراضات شکل گرفته در مجلس دوم و تلاش گروه‌ها و احزاب چپ‌گرا، چون فرقه دموکرات عامیون و نحله‌های وابسته به آن برای حق رای زنان، هیچ اشاره‌ای نکرده است؛ چنانکه در همین فصل از تلاش‌های حائری زاده، نماینده یزد، در طرح دوباره بحث حق رای زنان در مجلس چهارم غفلت ورزیده است.

در فصل هفتم که به «جنبش حقوق زنان در دوره رضاشاه» می‌پردازد، نویسنده به افول کنش‌گری سیاسی در سازمان‌های زنان هیچ اشاره‌ای نکرده است. همچنان‌که از استحاله فعالیت زنان در نهاد دولت چشم می‌پوشد که نتیجه‌ای جز پذیرش و تثبیت نقش‌های اجتماعی بر اساس جنسیت در بر نداشت. از آنجاکه مؤلف از پژوهش‌های همسان این دوره بهره برده و خود فاقد تحلیل است، نمی‌تواند ارزیابی دقیقی از این دوره به دست دهد و حتی این مسئله در زبان و ذهن مؤلف شکل نمی‌گیرد که چرا در این دوره بیست ساله حق رای زنان مطالبه نشد.

در بخش نخست فصل هشتم که به حق رای زنان در دوره پهلوی دوم از ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اختصاص یافته، نقاط عطف تاریخ کسب حق رای زنان مغفول مانده است، از جمله است: تشکیل دولت ملی آذربایجان و رسمیت یافتن حق رای زنان در این حکومت خودمختار و راهیابی دو زن به مجلس ملی آذربایجان در سال ۱۳۲۴ و افول یکباره این موفقیت در پی توافق قوام-پیشه‌وری. گویا نویسنده اهمیت این رویداد را در فرآیند دستیابی زنان به حق رای در نیافته است، چرا که فقط در چند سطر به آن اشاره‌ای گذرا کرده است (ص ۱۰۱). همچنین این فصل را بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به تاسیس حزب دموکرات قوام و وعده‌های او در به رسمیت شناختن کسب حق رای زنان و لایحه پیشنهادی برای اصلاح قانون انتخابات پیش می‌برد. همچنین به شرایط روی کار آمدن دولت ملی مصدق و برنامه او، که شامل اصلاح قانون انتخابات نیز بود، بی توجه است؛ همچنین مؤلف به اصلاح قانون انتخابات انجمن‌های شهر و قصبه در دوره مصدق، که در آن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن زنان به رسمیت شناخته شده بود و حتی کاندیدا شدن دو زن در این انتخابات کوچک‌ترین اشاره‌ای نمی‌کند. افزون بر این، وقتی مخالفت

آیات عظام بروجردی، صدر و حجت با مشارکت سیاسی زنان در اصلاح قانون انتخابات در دی و بهمن ۱۳۳۱ را روایت می‌کند، نقش موثر محمد بهبهانی را نادیده می‌گیرد؛ در حالی که اگر منابع دست اول را مرور می‌کرد، چنین اهمالی رخ نمی‌داد. همچنین با توجه به اوج کنش‌گری فعالان حق رای زنان، در دی تا اسفند ۱۳۳۱، و موافقت ضمنی دولت با به رسمیت شناختن حق رای زنان، نویسنده از این تبیین بازمی‌ماند که چرا در این برهه تاریخی به رسمیت شناختن حق رای زنان محقق نشد و در حد یک پاراگراف مباحث کلی را درباره دولت مصدق پیش می‌کشد (ص ۱۱۱).

در بخش دوم فصل هشتم، که به حق رای زنان در دوره پهلوی دوم از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۳ اختصاص دارد، نویسنده به یکباره از کودتا به رویدادهای سال ۱۳۳۹ اشاره می‌کند و رخدادها را این ۷ سال را تبیین نمی‌کند. با اینکه برخی فعالان حوزه زنان در این سال‌ها کنش‌هایی از جمله دیدار با روحانیون و دربار داشتند، ولی نویسنده به هیچ‌یک از این رخدادها اشاره نمی‌کند. در همین بخش در روایت از دیدگاه‌های مخالفان حق رای زنان و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، گزینشی حداقلی از رویدادها و دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی ارائه می‌کند (ص ۱۱۶ به بعد). این گزینش حداقلی از این روست که مولف به منابع مهم و اصلی چون *صحیفه امام و نهضت روحانیون ایران*، *(دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا، ۱۳۶۰)* که تمامی نظرات و دیدگاه‌های روحانیون از مشروطه تا انقلاب اسلامی را گردآورده، رجوع نکرده و تنها به چند پژوهش بسنده کرده است. ندیدن این منابع سبب شده است که مولف درنیابد در فاصله اسفند ۱۳۴۱ تا اردیبهشت ۱۳۴۲ دیدگاه آیت‌الله خمینی درباره حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان دچار چرخشی مقطعی شده و در این چرخش فقط حق انتخاب کردن را پذیرفته است. بدیهی است نمی‌توان انتظار داشت که مولف تحلیلی بر آن ارائه دهد. مولف به بخشی از آرا مخالفان و موافقان حق رای زنان اشاره می‌کند اما به دسته‌بندی و تحلیل آرا مخالفان، جایگاه اجتماعی و وضعیت فکری آنها نمی‌پردازد. برای نمونه، طرح حق رای زنان در شمار اصول شش‌گانه انقلاب سفید، موجی از مخالفت‌ها و موافقت‌ها را برانگیخت که با دوره پیشین تفاوت‌هایی دارد. در این دوره بعضی از کسانی که پیش‌تر موافق برابری حقوق سیاسی زنان بودند، با حق رای زنان، که از اصول انقلاب سفید بود، مخالفت می‌کنند. شناخت علل این مخالفت‌ها ضروری می‌نماید که در این کتاب هیچ اشاره‌ای به آنها نشده است. در همین فصل درباره علل شکل‌گیری اصلاحات محمدرضاشاه، تحت

عنوان انقلاب سفید، و علل توجه حاکمیت به مسئله حقوق زنان توضیحی ارائه نمی‌دهد، از همین رو تصویر روشنی از چگونگی کسب حق رای زنان ارائه نمی‌شود. برای نمونه، نویسنده از شرایط بین‌المللی و فشار دولت‌کندی بر اصلاحات داخلی در ایران غافل است؛ تاثیر سیاست‌ها و اهداف ایالات متحده، طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، مبنی بر تشویق اصلاحات ارضی برای کشورهای کمتر توسعه‌یافته با هدف کاهش نفوذ کمونیسم در بلوک شرق را در اصلاحات موسوم به انقلاب سفید نمی‌توان نادیده گرفت؛ در واقع، انقلاب سفید برای جلوگیری از وقوع یک انقلاب سرخ طراحی و اجراء شد. فشار دولت‌کندی برای انجام این اصلاحات نکته کلیدی مهمی برای فهم تحولات این سال‌هاست که مولف کوچک‌ترین اشاره‌ای بدانها ندارد.

در فصل نهم، «سهم زنان در مجلس شورای ملی و بررسی وضعیت زنان در اواخر دوره پهلوی»، نویسنده درباره لوایحی که در این دوره به نفع زنان به تصویب رسیده یا قوانینی که زنان در تصویبشان نقش داشتند و نیز گرایش‌های فکری و سیاسی زنان نماینده توضیحی نمی‌دهد. در حالی که بر اساس عنوان کتاب گویا قصد آن بوده است که مسئله نقش زنان در عرصه قانون‌گذاری بررسی شود. حتی برای مولف این پرسش پیش نمی‌آید که بود و نبود زنان نماینده در مجلس شورای ملی در تصویب لوایح مهمی چون قانون حمایت از خانواده، قانون سقط جنین و نظایر اینها چه تاثیری داشته است؟

در فصل دهم، که به حق رای زنان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پرداخته، مولف با آنکه دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی درباره مشارکت سیاسی زنان را در سال ۱۳۵۷ می‌آورد، به هیچ‌وجه تغییر دیدگاه ایشان و نیروهای مذهبی درباره حق رای زنان را تبیین نمی‌کند و اساساً نادیده می‌گیرد که این گروه در سال ۱۳۴۲ با مخالفت جدی به مسئله مشارکت سیاسی زنان می‌نگریستند.

۴،۴ فقدان تحلیل؛ مرور شتابزده، سطحی و گذرای رخدادها

پیش‌تر اشاره شد که نویسنده در بسیاری موارد، داده‌هایی بی‌سند را در چند سطر بیان می‌کند، اما این گزاره‌ها با وجود اهمیتی که در تغییر موقعیت اجتماعی-سیاسی زنان داشته‌اند، فاقد تحلیل‌اند. در مواردی مولف بسیار شتابزده، سطحی و گذرا از رخدادهای عبور کرده و بی‌توجه به اهمیت رویدادها تنها به اشاره‌ای کوتاه و غیردقیق بسنده می‌کند. برای

نمونه به ذکر مواردی از فصل ششم، تجدید مشروطه و واکنش به محرومیت زنان از حق رای، اشاره می‌شود:

مؤلف در این فصل اشاره می‌کند که برخی از شاعران، روزنامه‌نگاران و روشنفکران، مانند میرزا یوسف اعتصام‌الملک، دهخدا، عارف قزوینی، ایرج میرزا، لاهوتی، میرزاده عشقی و ملک‌الشعراء بهار، از حق رای زنان دفاع می‌کردند و از حامیان ثابت قدم حقوق زنان بودند (ص ۷۹)، اما هیچ مصداق و سندی ارائه نداده است. در حالی که با توجه به اهمیت مسئله می‌توانست با ارائه مصادیق، آراء و نظرات آنها را تحلیل و بررسی کند تا دریافت بهتری از موضع روشنفکران درباره جایگاه زنان و نیز موانع دستیابی زنان به حق رای داشته باشد. همچنین در ادامه همین بحث به ترجمه کتاب *تحریر المرءة* نوشته قاسم امین، نویسنده مصری، اشاره می‌کند. با توجه به اینکه این کتاب در حوزه حقوق از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، نویسنده تنها با اشاره‌ای گذرا از آن عبور می‌کند و درباره کتاب، سرفصل‌های آن و میزان اثرگذاری آن هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهد (ص ۷۹). همچنین در جمله‌ای کوتاه به حمایت حزب دموکرات، به رهبری تقی‌زاده، از حق رای زنان اشاره می‌کند (ص ۸۰)، اما نه تنها منبع و سندی برای این داده ارائه نداده که حتی در صدد تبیین، تحلیل و نتایج این رخداد هم نیست؛ چه اگر حزبی حامی حقوق زنان می‌بود، در بحث روند کسب حقوق سیاسی زنان اهمیتی به سزا داشت.

۵.۴ تناقض‌گویی در تبیین

انتقاد دیگر وارد بر این اثر تناقض‌گویی‌هایی است که در جای‌جای اثر دیده می‌شود. مؤلف در بسیاری موارد مطالبی را نقل و تحلیل‌هایی را بیان می‌کند که در فصل دیگر و یا حتی صفحه بعد، آن را نقض می‌کند. این تناقض‌گویی‌ها نیز محصول استفاده از پژوهش‌های ناهمسان، فقدان دیدگاه نظری یا رویکرد تحلیلی خود مؤلف و نیز ذهنی نامنسجم است. در زیر به چند مورد از این تناقض‌گویی‌ها اشاره می‌شود:

در فصل سوم با عنوان «وضعیت زنان در اوایل قرن بیستم» شرایط زنان را اسفبار و دردناک و موقعیت آنان را بسیار پست و تحقیرآمیز برمی‌شمارد و بیان می‌کند که فرودست شمردن و حقیر پنداشتن زنان بخشی از فرهنگ مردسالار جامعه بود و مصداق‌ها و نمونه‌هایی از این مسئله را ذکر می‌کند (ص ۴۲ - ۳۳). اما در فصل بعد، وقتی «پیشینه و حرکت سیاسی زنان در ایران» را از اواسط قرن نوزدهم بررسی می‌کند، حضور زنان در

جنبش تنباکو، بحران نان، جنبش مشروطیت و در مجموع فعالیت‌ها و حرکتهای اعتراضی زنان را در خور توجه و نشان از رشد سیاسی آنان می‌داند و نقش زنان را در انقلاب مشروطه پررنگ، موثر و حاصل رشد فکری و سیاسی زنان بر می‌شمرد (ص ۵۵ - ۴۳)، پر واضح است مولف در این دو فصل از منابع پژوهشی با رویکردی متفاوت بهره جسته و تحلیل و ارزیابی شخص نویسنده در این فصول غایب است.

در فصل نهم، مولف حمایت زنان تحصیل کرده از انقلاب ۱۳۵۷ را از نقاط شگفت‌انگیز انقلاب ضد شاه برمی‌شمارد و پیوستن میلیون‌ها زن ایرانی و حتی پیوستن اعضا و کارمندان سازمان زنان ایران به انقلاب را نشان‌دهنده توجه آیت‌الله خمینی به جایگاه زنان، حفظ شان آنها و به رسمیت شناختن حقوق آنها می‌داند (ص ۱۳۵)، اما درست در صفحه بعد چنین می‌آورد: «حضور و مبارزه زنان در انقلاب ۱۳۵۷ بیشتر جنبه شرعی دارد تا جنبه سیاسی و صنفی و اغلب زنان به انگیزه ایفای تکلیف شرعی با استبداد و استعمار به میدان آمدند» (ص ۱۳۶).

در مجموع مولف نمی‌تواند درباره حق رای زنان یک موضع اتخاذ کند، از سویی اعطا حق رای به زنان را امری پیش‌برنده در جهت تحقق دموکراسی و برابری جنسیتی بر می‌شمارد و از سوی دیگر امری فرمایشی از طرف حاکمیت و در نتیجه، «مضموم» (!). از طرفی می‌خواهد حق رای زنان را امری مثبت جلوه دهد و از شکسته شدن سد ورود زنان به عرصه قانون‌گذاری بعد از ۵۷ سال پس از استقرار مشروطه سخن می‌گوید (ص ۱۲۴)، و از طرف دیگر این رخداد را امری دولتی، فرمایشی و برای مهار بیشتر می‌خواند (ص ۱۲۵).

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به انتقادات مطرح شده در دو بخش شکلی و محتوایی، می‌توان نتیجه گرفت این اثر از معیارهای یک پژوهش مستقل، اصیل و بدیع بسیار فاصله دارد. اشاره شد که مولف در جای جای اثر به اخلاق علمی پایبند نیست؛ او در شیوه استناددهی رسم امانت‌داری را رعایت نمی‌کند، برخی نقل‌قول‌های مهم فاقد استنادند. در بسیاری موارد به جای بهره‌گیری از متون دست اول از پژوهش‌های دست دوم استفاده شده است و گاه پژوهش‌های دست دوم به عنوان منبع واسطه عامدانه حذف شده و نویسنده بی‌آنکه خود به منابع دست اول رجوع کرده باشد، به آنها استناد داده است. فقدان منابع دست اول و اصلی چون اسناد،

مشروح مذاکرات، نشریات، خاطرات، گزارش‌های رسمی و تاریخ‌نگاری‌های هم‌زمان در اثر کاملاً هویداست. از همین رو مولف در گزارش دقیق رخدادها و وقایعی که به کسب حق رای زنان منجر شد ناتوان است و بسیاری از رویدادهای مهم را در طی ۵۷ سال از مشروطه تا انقلاب سفید (۱۳۴۲ - ۱۲۸۵ خورشیدی) از قلم انداخته و از طرح بسیاری از دیدگاه‌ها و نظرات موافقان و مخالفان حق رای زنان چشم‌پوشی کرده است، به همین سبب، از دسته‌بندی و تبیین و تحلیل این نظرات نیز در این اثر خبری نیست. فقدان تحلیل برخی رخدادها و عبور شتابزده، سطحی و گذرا از بسیاری وقایع و دیدگاه‌ها و نیز تناقض‌گویی‌هایی که در برخی تحلیل‌ها ارائه شده از دیگر ایراداتی است که بر این پژوهش وارد است. در نهایت می‌توان گفت بخش اول این اثر (شامل فصول یک تا یازده) بیشتر برگرفته از دو پژوهش ارزشمند جنبش حقوق زنان اثر ساناساریان و سناتور اثر نوشین احمدی خراسانی و پروین اردلان و سه مقاله پژوهشی دیگر است و هیچ ارزش افزوده‌ای نمی‌توان برای آن قائل بود. بخش دوم نیز (شامل فصول دوازده و سیزده) برگرفته از دیگر اثر نویسنده *رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی* و کتاب *معرفی نمایندگان هشت دوره مجلس شورای اسلامی* است. از این رو، این اثر فاقد هرگونه نوآوری و اصالت است، اگر نگوییم بخشی حاصل انتقال از دیگران و بخشی حاصل انتقال از خود تلقی می‌شود. به بیان دیگر این اثر آشفته بازار نشر کتاب در شمار کتاب‌سازی‌های معمول قرار می‌گیرد. آنچه در این میان مشخص نیست، آنکه انتشارات معتبری چون کویر چه مزیتی در این اثر دیده که با توجه به هزینه‌های نشر، انتشار این اثر را با این کیفیت پذیرفته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نظری، منوچهر، *زنان در عرصه قانونگذاری ایران (۱۲۸۵-۱۳۹۵ ش)*، تهران، کویر، ۱۳۹۵.
۲. ساناساریان، الیز، *جنبش زنان در ایران، طغیان، افول، سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، نشر اختران، ۱۳۸۴.
۳. هاجری، عبدالرسول؛ کاوه مریان، میترا و آیت‌اللهی، زهرا؛ *بررسی سند بین‌المللی حقوق جهانی زنان (کنوانسیون رفع تبعیض از زنان)*، تهران، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ۱۳۸۲.
۴. شوهانی، سیاوش و عسگری، ساره؛ «جدال موافقان و مخالفان حق رای زنان برای شرکت در انتخابات»، *پیام بهارستان*، دوره دوم، سال دوم، شماره هشتم، تابستان ۱۳۸۹، صص ۶۶۸ - ۶۳۹.

نقد کتاب زنان در عرصه قانونگذاری ایران (۱۲۸۵ - ۱۳۹۵) ۲۶۱

۵. روحبخش، رحیم، «ارتقا جایگاه نسوان به زنان در قوانین انتخاباتی (۱۳۳۱ تا ۱۳۴۱)»، اسناد بهارستان، شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ص ۶۵-۳۳.
۶. عاقلی، باقر؛ روزشمار تاریخ ایران، ۲ جلد، تهران، گفتار، ۱۳۷۰.
۷. صحیفه امام، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹.
۸. نظری، منوچهر و شکری، یدالله؛ رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰.

کتابنامه

- احمدی خراسانی، نوشین و پروین اردلان (۱۳۸۲). سناتور، (فعالیت های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران)، تهران: توسعه.
- بی نام (۱۳۹۰). معرفی نمایندگان هشت دوره مجلس شورای اسلامی، تهران: اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۹). «جدال های دینی در برابر مشارکت سیاسی زنان در انتخابات، مروری بر مقالات محمدباقر مجتهد کمره ای (۱۳۳۹-۱۳۴۲)»، پیام بهارستان، شماره ۹، پاییز، ص ۹۶-۴۳.
- خمینی، روح الله (۱۳۸۹). صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دوانی، علی (۱۳۶۰). نهضت روحانیون ایران، تهران: بنیاد فرهنگی امام رضا.
- روحبخش، رحیم (۱۳۹۳). «ارتقا جایگاه نسوان به زنان در قوانین انتخاباتی (۱۳۳۱ تا ۱۳۴۱)»، اسناد بهارستان، شماره ۴، بهار و تابستان، ص ۶۵-۳۳.
- ساناساریان، الیز، (۱۳۸۴). جنبش زنان در ایران، طغیان، افول، سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: نشر اختران.
- شوهانی، سیاوش و ساره عسگری (۱۳۸۹). «جدال موافقان و مخالفان حق رأی زنان برای شرکت در انتخابات»، پیام بهارستان، دوره دوم، سال دوم، شماره هشتم، تابستان، صص ۶۶۸ - ۶۳۹.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۰). روزشمار تاریخ ایران، ۲ جلد، تهران: گفتار.
- نظری، منوچهر (۱۳۹۵). زنان در عرصه قانونگذاری ایران (۱۲۸۵ - ۱۳۹۵ ش)، تهران: کویر.
- نظری، منوچهر و یدالله شکری (۱۳۹۰). رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، فرهنگ معاصر.
- هاجری، عبدالرسول؛ میترا کاوه مریان و زهرا آیت اللهی (۱۳۸۲). بررسی سند بین المللی حقوق جهانی زنان (کنوانسیون رفع تبعیض از زنان)، تهران: شورای فرهنگی اجتماعی زنان.